

بخش دوم

پونیهودیان

با فرهنگ ایران زمین



پروفسور امنون نتصر در این
بخش از گفت و گوها به
بیان پیشینه تاریخی یهودیان
ایران و سهم فرهنگی آنان
در این سرزمین می پردازد

گفت و گوی بیست و دوم

شمار شاعران یهودی ایران در قرون گذشته، به ۹۰ تن می رسد



"شاهزاده و صوفی" داستان هندی که الهام بخش یک شاعر یهودی شد

پرسش - در گفت و گوهای پیشین شما به شماری از شاعران یهود ایران اشاره کردید و از شاهین و عمرانی و بابائی بن لطف و خواجه بخارائی و چند تن دیگر نام بردید و گفتید که شاعران یهودی بسیاری در ایران وجود داشته اند. در این آخرین گفتگو درباره آنان، تقاضا داریم به نام شمار دیگری که از نظر شما مهم هستند اشاره بفرمائید.

پاسخ - هنگامی که می خواهیم درباره تاریخ یهود ایران در دوران صفویه سخن بگوئیم، ناچار هستیم به سروده هائی بابائی بن لطف باز گردیم که در گفت و گوی پیشین درباره او صحبت کردیم. یادآوری کنم که از میان تاریخ نویسان، تنها بابائی بن لطف است که رویدادهای دوران صفوی در رابطه با یهودیان را با دقت بسیار ثبت کرده و آن را به نظم کشیده است.

ولی پنجمین شاعر یهودی که می خواهیم از او نام ببریم "الیشع بن شموئل" نامیده می شود که تخلص شعری او "راغب" بوده و در سمرقند می زیسته و تا آن جائی که بررسی شده، دو منظومه از او باقی مانده که یکی از آن ها "شاهزاده و صوفی" نام دارد و دیگری "حنوکا نامه" نامیده می شود.

یادآوری می کنم که پیش از این شاعر، شاعر یهودی دیگری نیز "حنوکا نامه" سرانیده بود که همانا عمرانی سراینده پر توانی است که از نظر جایگاه پس از شاهین قرار گرفته است.

ماجرای سرودن "شاهزاده و صوفی" خود داستان جالبی دارد. سرگذشت این سروده و پیشینه آن به هند قدیم باز می گردد که احتمالا با زندگی بودا ارتباط دارد. احتمال می رود که این اثر هندی در دوره ساسانیان به زبان پهلوی برگردانیده شد و در اوائل دوران اسلامی به زبان عربی درآمد.

به ظن قوی آن نسخه ای که ترجمه به زبان پهلوی بوده گم شده و آن برگردان عربی نیز مفقود گردیده است. ولی یک ادیب یهودی اهل اسپانیا به نام "اوراهام بن حسدای" (אברהם בן-חסדאי Avraham Ben-Hesdai) که در قرن سیزدهم در اسپانیا می زیسته، گویا به نسخه عربی این ترجمه دست می یابد و آن را به زبان عبری با نام "شاهزاده و زاهد" (בן המלך והנזיר Ben Hamlekh ve Hanazir) به نثر مسجع ترجمه کرده که تقریبا همان "شاهزاده و صوفی" معنی می دهد.

این ترجمه عبری، در قرن هفدهم به دست شاعر یهودی ایرانی الیشع بن شموئل می رسد که در سمرقند می زیسته که خود محدوده فرهنگی ایران بوده است. این شاعر آن داستان را هم به نظم و هم به نثر فارسی می کشد و آن را در سی و پنج فصل تلوین می کند و در سال ۱۶۸۴ میلادی به پایان می برد. کتاب بسیار جالبی است و احساس می شود که الیشع کوشش داشته اثری هم ردیف گلستان سعدی بیافریند که شامل یک رشته پند و اندرز باشد.

داستان کتاب هم این هدف را تداعی می کند، زیرا سخن از یک شاهزاده است که در برابر یک صوفی قرار می گیرد. شاهزاده می داند که با درگذشت پدرش، تاج سلطنتی به او به ارث می رسد و منجمان بررسی کرده و به شاه می گویند که فرزند او ممکن است در بزرگی به سلک صوفیان بیبوند و از این رو پادشاه دستور می دهد که فرزند او را به نقطه دوردستی

ببرند و در آن جا نگاه دارند تا با مردم عام تماس و اختلاطی نداشته باشد و با صوفیان در نیامیزد.

ولی پیشگوئی ستاره شناسان عملی می شود و شاهزاده در راه به یک صوفی برخورد می کند که برای او توضیح می دهد که ریاضت و عرفان و روحانیت چیست و دنیا چه مفهومی دارد و زندگی چه معنی می دهد. شاهزاده با شنیدن این سخنان به تدریج به مسیر تصوف روی می آورد که این داستان کم و بیش با روایت زندگی بودا شباهت دارد. این داستان را الیشع در ۳۵ بخش تنظیم کرده که تصور می کنم شمار کل ابیات آن به دو هزار می رسد که با نثر نیز آمیخته است.

من در کتاب "منتخب اشعار" گزیده ای از سروده های "شاهزاده و صوفی" را به تفصیل آورده ام که ۸۰۳ بیت را شامل می شود. نمونه هائی از آن را ذکر می کنم. "باب سیم در بی وفائی دوستان و در بی اعتباری خلق زمان". او می گوید:

دگر گفتا وزیر نیک کردار به خسرو، کی شهنشاہ جهاندار
نمی بینم در این خلق زمانه به یک تن از وفاداری نشانه
نباشد بر زبان خلق عالم به جز مکر و حیل بر نسل آدم

باب پنجم کتاب این گونه نام دارد: "در تمهید نمودن شاهزاده که از آن قصر بیرون آید و جمال دل آرای خود را به عالمیان بنماید". باب ششم به این جا می رسد که بالاخره یک صوفی می آید و با شاهزاده آشنا می شود و برای وی به سخن گفتن می پردازد و از جمله می سراید:

دهان، صوفی چو طوطی پر شکر کرد روایت را ز شاه تاج ور کرد
که در گیتی شهی بودست با رأی خردمند و فهیم و نکته آرای
به بینائی و دانش بُد فسانه شناسای بد و نیک زمانه

در این جا صوفی برای شاهزاده قصه ای می گوید و او را نصیحت می کند. آنگاه شاهزاده به صوفی روی کرده و به او می گوید:

به صوفی گفت شهزاده دگر بار که ای دانشور موزون اسرار
شدم مسموع گفتار چو قندت دلم خرم ز حرف دلپسندت

صوفی حکایات می آورد و شاهزاده پرسش هائی دارد. الیشع در نثر خود که در این داستان با شعر در هم آمیخته از جمله می نویسد:

«پس صوفی زبان را چو سوسن باز کرد و سخن سنجی آغاز کرد و گفت: حکیمان در تعریف عقل کوشیده اند و چنین فرموده اند که عقل برای کلام آدمی، مثل جانی است به جسد. چنان که جان موجب حرکت جسم انسان است، همچنین عقل نیز موجب حسن و فضیلت کلام است. از این جهت کلام نادان همچون جسمی است بی جان».

توجه دارید که این نثر مسجع است و قافیه دارد.

« و باز گفته اند که عقل چیزی شریف است، به نحوی که از افتخار و ارتفاع و از شجاعت و استطاعت تواند که با لشکر شیاطین درگاه رزم در آید و گوی مردی از ایشان در رباید».

«شهرزاده باز پرسید که آیا پدرم بوئی از این عقل شنیده و انگشتی از این شهد چشیده باشد؟ صوفی جواب گفت: خیر، از این سبب که محبان و مقربانش و یاران و پرستارانش ذره ای از نور عقل پرتوئی بر ایشان نداده و ملک از ملاقاتشان چنین در چاه غفلت و نادانی افتاده و از راه امتیاز و هوشمندی، در صنایع و خردمندی، وحوش و طیور بر ایشان شرف دارند».

پرسش - آیا شاعران دیگری نیز هستند که باید از آن ها ذکر نام کرد؟

پاسخ - بله، ششمین شاعری که من می خواهم از او نام برم "یوسف بن اسحاق" نام دارد که "قصه هفت برادران" را به نظم کشیده و از رویدادهای دوران آنتیوکوس فرمانروای یونانی سرزمین اسرائیل سخن می گوید که حاکمی جبار و خونخوار بود. حاکمان یونانی (حدود دو هزار سال پیش) یهودیان را آزار بسیار دادند و شمار زیادی از آنان را کشتند و از جمله مادری را همراه با هفت فرزندش که حاضر نبودند از باور مذهبی یهودی خویش دست بکشند وحشیانه به قتل رساندند.

در این داستان، ماموران یونانی از این هفت پسر می خواهند که در برابر بت سجده کنند که هیچ یک از آن ها از کوچک و بزرگ حاضر به انجام چنین رفتار کفرآمیزی نیست و ماموران یونانی آن ها را یکی پس از دیگری سر می برند. مادر خرسند است که فرزندانش حاضر شدند جان خود را از دست بدهند و به ایمان خود پشت نکنند و در برابر بت سر فرود نیاورند و خدای یگانه را انکار نکنند. ولی ماموران یونانی، پس از آن که هفت فرزند را سر بریدند، به سوی مادر می روند و او را نیز بی رحمانه به قتل می رسانند و در خون خود می غلتانند.

هفتمین شاعری که می خواهم از او اسم ببرم "بنیامین بن میثائل" نام دارد که "امینا" تخلص می کند و شماری شعر سروده است. او متولد کاشان بوده و در همان شهر نیز زندگی می کرده و اشعارش را نیز در همان جا سروده، ولی گویا در دوره ای از کاشان به همدان می رود تا در آن جا سکونت کند. اشعار او را می توان تنوعی در مقایسه با اشعاری دانست که پیشتر نمونه هائی از آن ها را ذکر کردیم. نوعی طنز در سروده های او وجود دارد. مثلاً معلوم نیست که او به چه جهت میانه خیلی خوبی با خانم ها نداشته و حتی با زن خودش هم روابطش شکر آب بوده و از شعر او احساس می شود. او می گوید:

ای دل بیا بشنو ز من خواهی نمیری بی کفن

هرگز نبندی دل به زن

بشنو ز من، جان پدر باشد لبش گر نیشکر

هرگز نبندی دل به زن

گیسوش اگر عنبر بود حسنش ز مه بهتر بود

هرگز نبندی دل به زن

گر خال دارد در جبین دور لبانش انگبین هرگز نبندی دل به زن

این شاعر غزلیاتی هم سروده که من در کتاب "منتخب اشعار" نمونه آن ها را نیاورده ام چون این سروده ها بعدها به دست من رسید که انشاءالله در دوره دیگری انتشار خواهد یافت. این شاعر در اوائل قرن هیجدهم می زیست و من در کنفرانس فرهنگی "ایران جودائیکا" در اورشلیم در معرفی او سخنرانی کردم.

پرسش - و شاعران دیگر؟

پاسخ - شاعر دیگری به نام "سیمانطوب ملمد" داریم که تخلص او "طوبیا" بود. او منظومه نسبتاً با حجمی با نام "حیات الروح" سروده که جنبه های عرفانی دارد و گویا به موازات کتاب مشابهی که پیش از وی یک یهودی به نام "بحیی ابن پکودا" (בַּחֲיִי בֶן יוֹסֵף אֲבִן פִּקוּדָה Bahya ibn Paquda) نوشته، به نگارش در آورده است. ابن پکودا اهل اسپانیا بوده و در اواخر قرن یازدهم می زیسته است. این منظومه کتابی است که جنبه تصوف و عرفان دارد و شایسته است که پژوهش بیشتری روی آن به عمل آید.

شاعر ایرانی در سروده های خود از جمله به این موضوع می پردازد که انسان باید همیشه بکوشد به کمال برسد. او از "ریاضت و توکل و عشق (به خدا) و قناعت و پاکی و صفای قلب و مکاشفات و قرب و رسیدن به مبدا الوهیت و خروج از قفس بدن و شناور شدن در یک دنیای مینوی" سخن می گوید که مطالب او بسیار جالب است.

پرسش - در یکی از گفت و گوهای پیشین گفتید که ده ها شاعر یهودی در ایران زندگی می کرده اند.

پاسخ - گفتم، در رساله ای که به زبان عبری انتشار داده ام، از حدود شصت شاعر نام برده ام. ولی پس از آن به شاعران دیگری نیز دسترسی یافتم و آثار آن ها را پیدا کردم که آن ها را به صورت یادداشت ثبت کرده اما هنوز به تنظیم آن ها نپرداخته ام. می توانم بگویم که تقریباً نود شاعر یهودی داشته ایم. امکان دارد که شاعران دیگری نیز وجود داشته اند که هنوز باید در آرشیوهای مختلف جستجو کنیم و دست نوشته های یکایک آنان را از زیر غبار بیرون کشیم و به تحقیق پردازیم.

بی تردید شاعران دیگری نیز بوده اند - زیرا یهودیان نیز همانند دیگر ایرانیان ذوق شعری قوی داشته اند. به عنوان مثال، یکی از غریزه های عرفانی یهودیان ایران توجه آنان به خود شاعران ایرانی بوده است.

این خود بحث مفصلی است که واقعاً به گفت و گوی جداگانه ای نیاز دارد. زیرا یهودیان دیوان های شعر و غزلیات بسیاری از شاعران ایرانی و قصیده سرایان را برداشته و آن ها را به خط عبری برگردانده و تکثیر کرده اند و روزهای شنبه و دیگر روزهای آسایش خود می نشستند و آن ها را می خوانده اند.

مثلاً اشعار ابن یمین اهلی شیرازی و باباطاهر عریان و جامی و حافظ و سعدی و خاقانی،
خواجوی کرمانی، خیام، فردوسی و بسیاری دیگر از شاعران بنام ایران را یهودیان به خط عبری
برگردانده و در اختیار همکیشان خویش قرار داده اند.